





گر نخواهی غرق گردی ، سوی من انداز دست  
دست من بادست تو ، بادست های آن و این  
باورش کن ، می شود روزی چو مشیت آهنین  
دیدن خورشید فردا زحمت شب بردن است  
روشنایی را ز تاریکی بیرون آوردن است  
خانه تاریک روشن می شود از یک چراغ  
چون کبوتر پرزند ، خالی کند جا خیل زاغ  
بر لب خشکم اگر خواهی ، تو شو یک قطره آب  
من به تاریکی تو ، بی مدعایی آفتاب  
دست سردم را ز گرم دست هایت گرم کن  
ای برادر قلب های سخت مان را نرم کن  
فرصت ما سخت نایاب است و چابک در فرار  
گر خواهی این زمستان می شود آخر بهار

شریف حکیم

اگست ۲۰۲۰ سدنی

مطالب دیگر از این نویسنده در آرشیف آریانا افغانستان آنلاین، لطفاً اینجا را کلیک کنید.

